

تاریخ فرشته

۵۲۱

مقاله پنجم
۹۲۹

اغراض عین نموده منصور خان حاکم مقطع هیلسا را بدفع سکندر خان که او نیز از دار السلطنه کریمیه در ولایت بنی می نوشت
 و از کند و هر تا بقصبه شهاب آباد در تصرف داشت مأمور ساخت و از نیکه را بجای که ندوانه و لشکر اطراف
 بسیار بر سر او جمع آمده بودند منصور خان مقابل او در چیز و سب خویش ندیده حقیقتاً بخدمت سلطان معروض داشت
 و میدنی رای که در صد قضیع و تحزیب نغزان قدیم بود در جواب نوشت که اقبال پادشاه برای دفع او کا
 قدم پیش باید نهاد منصور خان در کار خود حیران گشته تا چار با اتفاق چهار خان که از امرای کلان بود بجهت خان
 رفت سلطان از استماع این خبر بدکار شتافت و میدنی را بر بال لشکر ابو و پنجاه سلسل قبیل مدافعه سکندر خان
 نامزد فرمود مصرع زیر طرف که شود کشته شود اسلام است میدنی رای که قریب ده هزار را چو
 همراه داشت عیش صافی سکندر خان را مگذر ساخت و او ناچار راه صلح پیموده استمالت نامه حاصل کرده
 نزد میدنی رای آمد و جایگیر قدیم یافته استقلال میدنی رای از مدک گشت و درین وقت که سلطان بیرون بود
 او باش شادی آباد مندو مجهول الکنسی را پادشاهی برداشته چتر سلطان غیاث الدین را که بر سر قبرش
 بود بر سر او گرفتند و داد و غده مردانگی کرده دفع شرایشان نمود بجهت خان از شنیدن استقلال میدنی
 رای عاجزی سلطان بیشتر از پیشتر خالی گشته جمعی را بجاویل فرستاده صاحبان را طلبید و عویضه سلطان
 سکندر خان نمودی نوشته بدلی فرستاد که کفار را چوت تسلط تام بر مسلمانان پیدا کرده اند و میدنی رای
 که بزدک انظار بده است صاحب اختیار مال و ملک شده بسیاری از نغزان قدیم بقتل رسانید و بر
 کریمیه با طرف و جوانب پراکنده شدند و سلطان محمود که پادشاه است اگر چه از دست کوتلی را چوتان و
 بزدک کردن میدنی رای پشیمان است لیکت خود را بدست و او همه سپرده بر ما تا اعتماد نمیکند و پیش ما نمی آید
 بلکه بجهت میدنی رای دشمن استیصال این جمع بقینه آسیف است و احکام شریعت مصطفوی درین دنیا
 دراج ندارد و ما بعد و هار س نشین میدنیان شده نزد یکست که رای را یان ولد میدنی رای سلطان
 را از میان برداشته خود فرمانروای این مملکت کند و اگر فوجی از عساکر منصوره بفرستند که صاحبان را بر تخت نشاند
 بر آئینه خلبه انحضرت و چندیری و غیره خوانده خواهد شد الغرض بسی محافظان خواهد بود که در وقت

سلطان محمود غزنوی

صاحبان از کجرات بجانب دکن از جدا سده بدلی رفته بود و دوازده هزار سوار سیر کردی عماد الملک لودی و سید خان
 بدو صاحبان تعیین گشت و غلعت خاصه و خطاب سلطان محمد تیر غایت شده در وقت شاه مظفر کجراتی نیز
 بالشکر و فیل بسیار بدو آید و سکندر خان هم باز علم غنی افراشته عمل در ملک انداخت و عجب صحبتی روی نمود
 میدنی برای بهمت بردن همه بزرگاشته سلطان محمود غزنوی را از قلعه بر آورد و فوجی از راجپوتان را متقابل لشکر فرستاد
 و حاکم کهندوی و ملک لوده را بر سکندر خان نامزد فرمود و قهارا فوجی از لشکر کجرات که بنواحی در ملک
 آمده بودند شکست یافته و ساسان مظفر آنرا اقبال بدگر قه منت بر مالویان نهاده ملک خوشی مراجعت کرد و
 ملک لوده نیز متقابل ساسان آمد و شکست داد و کجین در وقت غارت یکی از لشکریان سکندر خان که عیاش
 ایر شده بودند خود را بملک و در رسانید و بهمان پاسبان سپین شده و بجز آبدار پهلوشی شکاره متاع زندگانی
 او را بنا دود و سکندر خان از شنیدن بوقه بر گشته لشکر سلطانی را پراکنده ساخت و شش فیل بزرگ
 نامی گرفته بسوا رفت سلطان محمود غزنوی استعجاب میدنی برای فیصل آن مراسم را بوقت کجرات
 بجانب چندیری بدخ صحبت خان روان شد و در اثنای راه شنید که صاحبان نزدیک رسید و مضور خان
 استقبال کرده چیز بر سر او گزید و لشکر بدلی هم همراه عماد الملک لودی و سعید خان و محافظان خواجها
 ملک صاحبان آمد سلطان از اجتماع اجز پریشان خاطر بود که بچار صدر خان و مخصوصان از لشکر او جدا
 صاحبان پیوستند و صاحبان محمود نام شنجی را سرسکر کرده بسیار کجور فرستاد و او مغلوب افواج سلطان شده
 باقی وجهی که بخت درین عین عماد الملک لودی و سعید خان بحسن تدبیر محافظان خواجها به بخت خان
 پیغام دادند که شما خطبه دستگیر بنام سلطان سکندر خوانده در ایام و دینار را نسکه او مشرف سازند بخت خان
 جواب موافق مدعا داده ایشان بهانه ساخته کوچ کردند و چهارده گروه پس نشستند و از سلطان سکندر فرمان
 رسیده بدلی رفتند و روایتی آنکه در چندیری خطبه بنام سلطان سکندر خوانند اما چون قریب پهلزار راجپوت
 و غیره در لشکر سلطان محمود مجتمع گشت و سلطان سکندر آنرا بخاطر آورده فرمان طلب بنام امرای خود صادر فرمود
 بهر تقدیر سلطان محمود فرین اعطاف الهی گشته مراسم شکر تقدیم رسانیده بشکار پرداخته چند روزی بان مشغول

تاریخ فرشته

۵۲۳

مقاله پنجم
۹۶۹

در آن اثنا خبر رسید که محافظان خواجه سمرقند فرموده صاحبخان و بخت خان با افواج بزرگ متوجه شادی آباد
 شدند دست سلطان صیب خان و فخرالملک را با بسیاری از امرای راجپوت بدفع ایشان کسبیل نمودند
 حوالی قلع آباد بین افریقین جنگ عظیم شد و لشکر سلطان غالب آمده محافظان بشامت کفران نعمت
 بقتل رسید و بختان و مخصوصان بعد از برگشتن لشکر دلی کشته شدن محافظان از کرده خوشنیشان
 شدند و صاحبخان کشته حرف صلح در میان آوردند صاحبخان قبول کرده بوسیله شیخ اولیا نام فاضل بعرض سلطان
 رسانید سلطان آنرا از لطایف غیبی و عنایات لاریبی تصور نموده قلعه رایسین و قصبه بیلسا و کامونی صاحبخان
 کرده مجازة الوقت ده لک تنگه سیاه بخت خراج و دوازده سلسله فیل انعام کرد و مناشیرا شمالت به بختان و
 ویکران فرستاد و بختان دو لک تنگه و دوازده سلسله فیل خود نگاهداشته بغیبه صاحبخان داد فتنه ایکیزان
 صاحبخان خبر رسانیدند که بخت خان میخواهد که ترا معتقد سازد پس صاحبخان کر بخته خراج سلطان کند رود
 که در سرحد بود خود را رسانید و بخت خان و دیگر امرایا شمالت نامه خواسته بخدمت سلطان آمدند
 و بخلعتما مخصوص گردیده با قطاع قدیم رسیدند سلطان محمود بدار الملک خود مظفر و منصور مراجعت نمود و با هم
 میدنی رای تیغ بیدریغ در امیران و سردان سپه نهاده بر روز یکی را بگناه ناکرده شتم و مطون داشته سیاه
 نمی آید و در فتنه رفته کارش بجای رسید که نزاع سلطان محمود بخلی از جمیع امرای بلکه از جمیع مسلمان بگشت
 و حال مستدیم که سالها در سرکار غیابی و ناصر شاهی مقصدی و متحمل جماعت دیوانی بودند رقم غزل برنا همیشه
 احوال آن کرده و فادار کشیده احوان و انصار میدنی رای را تعیین کرده ازین مجلس اکثر امیران و سرداران
 و نوکران شکسته دل گشته دست بحال خود کرده مهاجرت او طمان اختیار کردند و قلع شادی آباد منده
 که در آن قلع و دار کعبه و محیط فضلا و مشایخ بود مسکن کفران گردید و کار بجای انجامید که در بانی و فیلبانی تیر
 بر اچوتان حواله نمودند و زنان مسلم و مشیزه را راجپوتان متصرف شدند و علیخان نام از امرای مستدیم که حاکم شهر
 از تسلط کفار راجپوت دگر شده مخالفت نمود و بوقتی که سلطان محمود با کفار بر سر شکار بیرون رفته بود قلع مندر را
 متصرف شد و مندویان نیز از استیلائی کفار راجپوت آزرده بودند با علیخان موافقت نمودند سلطان محمود آن

سلطان محمود خلجی

معاذ خجسته

خبر شنیده بتجسس بر گشت و قلعه را محاصره نموده کار بر محصورین تکلیف ساخت علیخان با اعوان خود از قلعه فرود آمد
 راه گریز پیش گرفت و سلطان محمود قلعه در آمده جمعی راجپوتان را تبعاً قب علیخان نامزد فرمود تا او را بدست آورده
 عقب رسایندند و بعد ازین واقعه یکبارگی میدنی را بی مطلق اعلان شده تمام امر و منصبداران مالوه را از جانب
 خود ساخت و از نوکران خاصه سلطان نیزه برده است سوار مسلمان مانند سلطان محمود از تسلط و استیلا
 راجپوتان عقب خود افتاده چون برده اسل پس بر سر است که میرکاه نوکر خود را رحمت میکنند و اما هم
 ... میانید پان مید بند سلطان ظفری را بر ازیره و پان کرده بدست آرایش خان داد پیش میدنی را می فرستاد
 و پان داد که من بعد شمارا رحمت است از ولایت نابدر روید راجپوتان جواب دادند که چه هزار سوار ما امروز در جو
 ... و جانش پارتی تقصیر نگریه ایم و عده است بنده زما بوقوع آمده میدانیم که از ما چه تقصیر واقع شده است
 و بعد ازین جواب راجپوتان خواستند که سلطان محمود را از میان بردارند راسته رایان میدنی را می گفت احوال
 سلطنت مالوه فی الحقیقت ایست که سلطان در میان نباشد سلطان مظفر کجراتی جلویز آمده ولایت را
 مقرون خواهد شد پس هر کیفیت که باشد در رضا جوئی دلی نعمت خود می باید کرد پس سجدت سلطان آمده
 استغفار استغفار سلطان چون چاره نداشت قبول کرد مشروط بانکه کار خانها را بهمان مسلمانان قدیم حواله کنند
 ... ملو در جهات کلی و خان کشته و زنان مسلمان را از خانهای خود بدر کنند و دست از تعدی کوتاه سازند میدنی
 را می همه قبول نموده دلجویی سلطان بسیار کرد آن سالها پس پوریه که از امرای کلان راجپوت بود سر
 از انقیاد چسبیده در اعمال شنیع و افعال قبیح باز نمی آمد سلطان محمود از خائیت شجاعت بانکه دوست
 مسلمان بیش نداشت با بعضی خصمان فرار کرده که چون از لشکر مراجعت نمایم میدنی را می و سالها پس
 کجناز خود مرض شوند در آشنای مراجعت هر دو را پاره پاره بکنند و روز دیگر جماعت موعود را با بجا گذاشته بشکاف
 رفت و مراجعت نموده بجزر تمانه درآمد و میدنی را می و سالها پس در رخصت فرمود در بیوقت انزوم از کینکا
 بر آمده بر هر دو زخمها زود سالها پس در چه بجا گشته شد میدنی را می چون رخش کاری نبود نوکران او
 هجوم آورده او را بمنزل بردند راجپوتان در خانه میدنی را می جمع گشته با رخصت و بیعت متوجه بدو باز گشته

تاریخ فرشته

۵۲۵

مقاله پنجم
۹۷۹

سلطان محمود حسبی اگر چه از عقل و دستش تندی بود اما بهر دور مردانگی نظیر نداشت با شاترزه سوار و حسپد پیاده مسلک
به نیت شهادت از دو لجان برآمده با چندین سوار کافر جنگ مشغول شد یکی از راجپوتان پوربیه که بمردانگی اشتهار
داشت تخت پای در میدان جلالت نهاده ضربی سلطان انداخت و سلطان ضرب او را در کوه چنان
شمیری بر او انداخت که دو پاره ساخت راجپوت بیکر معبر که خسته امیده مقابل سلطان سینه و بر چو بر سلطان
انداخت سلطان بر چه او را که عجارت از زو بین باشد بشمشیر گرفته از کمرش دو نیم ساخت . چپوتان از آن
این حال پی انکه جنگ مغلوبه شود کر خجته بجانه میدنی رای محوطه وسیع بود و راندند و اینجا بار و بیکر جمعیت
از میدنی رای رخت جنگ خواستند و میدنی رای گفت که سلطان محمود اگر قصد متسل من کرد صاحب و دلی
من است صورتی ندارد شاکت حمایت من کنید و بمنزلی خود برید چه که میدانت اگر سلطان محمود کشته شود سلطان
اطراف خصوص کجرات و خاندیس و برادر برقع انتقام قیام خواهند نمود راجپوتان را چون تسلی کرد سلطان محمود
خلی پیام نمود که چون در نیمه است نکت سلطان را بجای خود ام ازین زخمها بسلاست مانندم اگر فی الواقع کشتن من
سلطنت انتظام بیاید مضایقه نیست مصرع سرینک جداکن به تیغ از تم سلطان محمود خلی چون
دانست که از آن زخمها نخواهد مرد در مقام مسیح و طایبت شده فرموده حالا مرا تحقیق پیوست که میدنی رای خیرخواه
منست و از کمال خیرخواهی راجپوتان پی عتدال را از قنیه و فساد باز داشته سالها من که ماده خوشنت بود بجز
که شر او مدفع کشت ان شاء الله بعد ازین بخیر خوبی در امور سلطنت مشغولی خواهد شد و بعد ازین امری دیگر نخواهد بود
میدنی رای بحسب ظاهر اخلاص و انقیاد و ورزیده بعد از آن از کشته چیزی بر زبان نیاورد اما واقف کار خود شده
برگاد که بلازنت سلطان می آمد پانصد کس سلاهدار همراهش می بود و ازین موضع سلطان محمود خلی به تنگ آمده
بسی که روزش بیبانه سکار راجپوتان را ترود بسیار فرموده مانده و خسته کرده بود با محبوبه خود که رانی کینا نام
داشت و یکبار دیگر حسپد پیاده از قلعه برآمده تا سرحد کجرات عنان باز کشید و حکام سرحد کجرات
نسبت با و سلوک نیک کرده سراپرده و فرودش و جمع با محتاج حاضر ساختند و عرض داشت سلطان نوشته
از قدیم سلطان محمود خلی تبر دادند سلطان مظفر قیصر خان و تاجان و قوام الملک و دیگر امرای بزرگ را

تاریخ فرشته

مقاله غیر
مستوفی

باستقبال فرستاده اسپان عوی و چند سلسله نعل و اسباب توکلانه و فراخوانه و سرآمده صریح و خیر
 و کارخانهای که سلاطین را در کار است ارسال داشت و خود نیز چند منزل استقبال کرد و بعد از آن که در یک مجلس بر
 یک تخت قران سعدین و اجتماع نیرین و اقدس سلطان مظفر پستشهای بزرگانه فرموده تخففا و هدایای شامانه گذاشت
 و این قوت و مردت من جمیع موجود مرعیداشته بر هم لطف و تفقد بر جراحتهای او گذاشت و یکی بیست برد
 راجپوتان و اجلاس سلطان محمود در تخت مند و مصروف داشته سامان و سرانجام لشکر قرموه در شب
 و عشرین و شمایه با اتفاق سلطان محمود متوجه مالوه شد میدنی رای خبر حضرت سلطان محمود شنیده قلعه شادی آباد
 به پسر خود تهورای سپرده دوازده هزار سوار پیاده بشمار نزد او گذاشت و خود قلعه و داررقه در استحکام آن کوشید
 بعد از آنکه سلطان مظفر نزدیک رسید مقابل و مقابل لشکر کجرات در خود ندیده پنج شش هزار سوار و پادای توپچی
 کمانه نزدیک ده هزار و یکصد و تهورای فرستاده خود بجهت طلب امداد بجهت تهوراناناسکافرت و سلطان
 مظفر در ظاهر قلعه و دار فرسود آمده در اندک فرصتی قلعه را مشور ساخت و لشکر مالوه قریب ده هزار سوار
 پیاده از اطراف و جوانب که از جانب میدنی رای پراکنده بودند نزد سلطان محمود جمع آمدند و بعد از فتح دار
 سلطان مظفر بخلقت و شوکت بیش از پیش بند در قه محاصره نمود و عادلخان فاروقی حاکم آسیرا با بسیاری از
 امرای کجرات بر سر راناسکا و میدنی رای کیل فرمود بدان پنج که در احوال کجراتیان نوشته شده و در اوایل
 سنه اربع و عشرین و شمایه قلعه مفتوح گشت و خارج آنکه راجپوتان جوهر کرده خود را سوخته و کشته بودند نو در
 راجپوت در روز فتح قبیل رسید و سلطان محمود غنچه که عصب مانده بود آمده مبارکباد گفت و از روی
 اضطراب پرسید که مارا خداوند جهان چه میفرماید سلطان مظفر از روی مردمی فرمود که سلطنت مالوه بر شما مبارک
 این بخت و در ساعت قلعه را با گذاشته بار روی خویش رفت روز و یکروز سلطان محمود پیغام داد که چند روز
 جهت سامان بعضی امور در شهر باشند و خود کوچ کرده بقصد تادیب راناسکا و میدنی رای متوجه اجین شد
 و چون قلعه دار آمد جا سوسان خبر رسانیدند که عادلخان و امرای کجرات از دیبا پور پیش رفته بودند که خصمان
 خبر فتح شنیده بجانب چندیری گریختند و سلطان محمود سامان خود کرده در دار نزد سلطان مظفر آمده معروض
 گما

۹۲۳

۹۲۴

گما

سلطان محمود خلجی

۵۲۷

مقاله پنجم
سلسله

که اگر یکروز قدم رنج فرموده بسند و تشریف آورند نهایت سرفرازی بنده خواهد بود **طیبت**
از اطراف پذیرد کمال تو نقصان و زین طرف شرف روزگار من باشد سلطان مظفر از دور آورده و مار گذاشته
بقلعه شامی آید و آمد و سلطان محمود که خدمت بر میان بسته در مجلس برپا با ایستاده بوازم ضیافت
قیام نمود و بعد از شراعی از جشن و طوی سلطان مظفر را بیاضات و مواضع مرغوبه مندر و سیر و گشت فرموده
روز و رواج پیشکشهای لایق گذرانید و آنچه حق توامع و هماننداری بود بجای آورده همسراه بر رسم مشایعت چند نفر
بطرف کجرات رفت و چون آصفخان کجراتی با چند سوار سوار بهد و سلطان محمود مقرر گشته بود رخصت مراجعت
بجانب مندر یافت و سلطان محمود بمنده آمده با مورجهان بنانی پرداخت و در ضبط مملکت بخدمت مقدمه و کوشید و چون
چندیری و کاکرون در تصرف میدنی راق و قلعه رایسین و بهیله و سمارکپور در تصرف سلطنتی را چوت بود سلطان
محمود خلجی در فکر دفع ایشان شده اول بر قلعه کاکرون لشکر برد و میدنی را می دین مرتبه تیر طبعی براناسکاشده و در
بالسکه فراوان بپرد و اتفاقاً در آنروز که جنگ واقع خواهد شد سلطان محمود راه بسیار طی کرده در بیفت کرد
رانا فرود آمد و این خبر چون برانار رسید امرای خود را طلبیده گفت صواب است که همین ساعت بر سر غنیم که شاه
شده طاعت ترود ندارند تا تحت پریم و کاری بسازیم پس صلاح پوشیده مستعد جنگ شده به تعجیل روانه شدند
چون نزدیک لشکرگاه مسلمانان رسیدند فوجها را آراسته خود را نمودار ساختند سلطان محمود خلجی چون خبر بود
سوار شده از اردو بیرون آمد و امر او سپاه بر آنحال مطلع شده بملازمبتش رسیدند بهر چند آصفخان کجراتی
و دیگر امرای عرض کردند که امروزه در صلاح در جنگ نیست سلطان محمود خلجی که از عقل بی بهره بود قبول
آن نمود و بی ترتیب مصافحه چنانچه یک طرفه العین سی و دو سوار بال لشکر بسیار شهید شدند و آصفخان
کجراتی که شاه مظفر حجت گوشت او نگاه داشته بود او نیز با پانصد سوار کجراتی درجه شهادت یافت و از لشکرمان
بجز سلطان محمود خلجی و ده سوار احدی در معرکه نماند سلطان از فریاد شجاعت تصور آنکه با ده سوار کار میتوان
ساخت بیخایه بر لشکر کفار که قریب پنجاه هزار سوار بود تاخت و فلج بر اقصا آورد یافت درجه شهادت
بود انقض سواران در دفعه اول گشته شدند و سلطان محمود خلجی خشک باد پا بر آبجولان در آورده در دریای

تاریخ فرشته

سفال پنج
سنه ۱۰۲۹

صوبه فوط در گریه و حسد ان راجپوت را بجهنم فرستاده کارزاری نمود که راجپوتان انگشت حیرت بهندان گرفتند و بعد
 از هجوم بر جوشن اورسده چون دو جوشن مد برداشت چنانچه از جوشن دو تیم گذشته بر بدن او آمده بود با وجود انحال
 از غشیر و نکر دایمه تا مادامیکه رمقی داشت از معرکه بیرون نرفت تا آنکه راجپوتان هجوم کرده از پشت آب
 بر زمین افتاد و راجپوتان او را شناخته در یافتند و زنده نزد رانا سنگا بردند و راجپوتان بزرگ زبان مبدع و ثنائی
 کشودند و پروانه دار کرد و سرش میکشند و بنا بر بی او را می ستودند و رانا سنگا او را در جا مناسب نشاند و دست
 پیش او بایستاد و در لوازم نظیر و کج و کج و شمشیر و کتک کتاری تقصیر نموده بجا لجه زخمهای سلطان پرداخت و چون
 در آنروز جنگ تمامه تمامه سلطان بدست رانا و راجپوتان افتاده بود تاج مرصع بابت سلطان ^{شکست}
 و انبان ندید و زبان بطلب او کشاد سلطان محمود و خلی آنرا نیز حاضر ساخته براندا داد و بعد از آنکه زخمها روپوشی نهاد
 رانا سنگا لوازم موت را کار فرموده و سوار راجپوت همراه سلطان محمود خلی کرده بعزمت و حرمت
 و کلام بشاهی آید و فرستاد که بر تخت نشاند و مراجعت کنند سلطان محمود کتک تالیث بر تخت شادی آید
 بیوس نمود و شکست در بخت فوط پرداخت لیک چون بسیاری از محاکم مالوه در تصرف امر از باغیان بود
 در غایا بجا به خط اطاعت میگردند خلی عظیم پادشاهی او پدید آمد سکندر خان سیواسی بسیاری از پیرکبات
 متعنت شده و از استقلال زده میدنی می چندیری و کار کردن و دیگر اقطاع بچنگت تغلب فرو گرفته
 اطاعت میکرند و همچنین بعضی دیگر نیز در محافت و سه حد ما با از اندازه بیرون نموده موجب ضعف سلطنت ^{گردید}
 و سنان نمیدانند و بخی که بخلافت سلف محمود ماضی نارائتد بر طانه مدار بر شمشیر نهاده و تدبیر و عقل را در میان راه نشاند
 در سنانست و غشیرین و شمایه بدیع سلطنتی پوریه روانه شد و او را بپوست بسیار جمع آورده از میدنی را ^{آورد}
 گوشت گرفت و در نواحی سارکنچور صفوف قتال بیاراست و با سلطان در او سخت سخت لشکر اسلام را از
 پاشیده نظریافت و مردم او بتاراج مشغول گشته سلطان محمود خلی که قطب آسا با بر جی از سپاه پای ثبات
 برقرار داشت فرصت یافته بر سلطنتی پوریه حمله کرد و او را با تسبیح و جوی شکست داده در حین تعاقب میت
 و چهار خلی گرفته سارکنچور را از تصرف او بر آورد و سلطنتی راجپوت با قلع قدیم قلع نگشته اظهار اطاعت کرد

سلطان

سلطان محمود خلجی

مقالہ پنجم
صفحہ ۱۲۹

سلطان محمود خلجی از مغتصم و انتہ بد اسلطنت شادی آباد مندوہ اجعت فرمود و در سندھ اشی و ٹٹین و تٹا
چون امر سلطنت کجرات بسططان بہادر شاہ کجراتی تعلق گرفت شاہزادہ چاند خان بن شاہ مظفر شاہ کجراتی
کرنجیہ لشادوی آباد سندھ و آمد سلطنت محمود خلجی کہ رہین احسان شاہ مظفر بود نہایت تعظیم او بچاس آورده
دقیقہ از مروت فرو مکذاشت و رضی الملک کہ از امرای معتبر کجرات بود و از صولت شاہ بہادر شاہ کرنجیہ
بفرود مس مکانی ظہیر الدین محمد بابر پادشاہ بلجی کشت و بجلی بہت بر آن کاشت کہ شاہ بہادر شاہ رامعزول
ساختہ چاند خانزاقایم مقام دی سازد و بجبت ہین نیت از اگرہ بشاری آباد مندو آمد و چاند خان مشورت کردہ باز
باگرہ رفت چون ایختر سلطنت بہادر کجراتی رسید خلی سلطنت محمود خلجی نوشت کہ از محبت و اخلاص عجب نمود کہ
چند روزہ را گذارشتہ اند کہ پیش چاند خان آمدہ منتہہ انگیزی کردہ باز باگرہ رود اتفاقاً رضی الملک باریگان دولت
فرود مس مکانی حرون چند کفتہ و بکیر بار بشادوی آباد مندو آمد و بر کشتہ باگرہ رفت دین نوشت شاہ چہری
ہرزبان نیارودہ در اندیشہ تا دیب سلطنت محمود خلجی شد چون زوال دولت خلجیہ رسیدہ بود سلطنت محمود خلجی
در فکر علاج و تدارکت آن بخش و معوذات و قیلک خبر نوشت رانا سنگار رسید و در تنسی ولد او قایم مقام پرکشت سلطنت محمود
شہزادہ خانزادہ فرستادہ بعضی قبسات چہ پورا تاخت و تاراج فرمود و در تنسی چون بی غایتی در بخش سلطنت بہادر
نسبت سلطنت محمود خلجی فہمیدہ بود شکر فراہم آوردہ متوجہ مالوہ شد چون این خبر سلطنت محمود رسید با استقبال
اوروان شد و از اجین گذشتہ بہا رنجپور رفت چون سکندر خان فوت شدہ بود سپہ خواندہ او معین خان کہ در اسل
سپہ روغن فروشن بود از سیواسن مدد طلبیدہ سند عالی خطاب داد و سپہ آورده سرخ کہ مخصوص سلاطین ہند
عطا کردہ سلمدی پوریہ را نیز از الہین طلبیدہ پرکناست دیگر اضافہ اقطاع قدیم او فرمود و سلمدی پوریہ از سلطنت
محمود خلجی متوجہ شدہ بانفاق معین خان ترور تنسی رانا رفت و از انجا معین خان بہرابی بہریت ولد سلمدی نویسن
در حوالی سنبلہ پیش شاہ بہادر شاہ کجراتی رفتہ کثایت و لیخت خود را تحت مجلس ساقند سلطنت محمود
مضطرب شدہ دریاخان لودی را نزد سلطنت بہادر کجراتی فرستادہ پیغام داد کہ حقوق آن سلاطین
بسیار است و ساقند کمتر ماندہ میجو ہم بجزہ رسیدہ مبارکباد سلطنت گویم سلطنت بہادر چنانکہ در واقعہ
کشت

تاریخ فرشته

مقاله پنجم
صفحه

جواب او میان او و کوچ متواتر بجای آب گرنی رسیده نزل نمودند و در آن زمان رتشی و سلطنتی پوریه در خدمت سلطان بهسار آمده از سلطان محمود شکایت نمودند و رتشی از زبان منزل مرخص شده بمقام خود رفت و سلطنت در اردوی سلطان بهباد که مترصد آمدن سلطان محمود بود توقف نمود اتفاقا سلطان محمود پیشه بر پای دولت خود زود از اراده طلاقات پشیمان گشت و بیانه دفع نوکران سکندر خان روانه سیواس شده در اثنای راه روزی بشکار مشغول گشته از اسب افتاد و دست راست او بشکست آنرا بفال بد گرفته فتح غریت نمود و بهدار الملک شادی آباد رفته در استعداد قلعه داری شه طبعیت چو تیره شود مرد را روزگار بیمه تن گشت نیاید بجز سلطان بهباد کجراتی چون از طافات او قطع نظر نموده روانه شادی آباد شدند و در بسر منزل نوکران سلطان محمود حسی آمده فوج فوج باومی بوستند و شکر زده خان حاکم ده رتیر باو طعن شد و چون بظفر آباد نعل سید قلعه را محاصره کرده مورچها قشیر نمود سلطان محمود خطی با سه هزار کس در قلعه متحصن شده بر شب بکینوست بجمع مورچها و امیر سید و در درسه سلطان غیاث الدین استراحت میفرمود و چون اتفاق اسل قلعه غنیمت از درسه بجلاط خود رفت و بعیش و عشرت مشغول گشت و چون غنیمت از ایشان در این باب سخن گفتند که این چه وقت عیش و عشرت است گفت از انقاس و اسپین است میخواستیم که بعیش و عشرت بگذریم پس بتاریخ نهم شعبان سنه سبع و ثلاثین و تسعایه وقت صبح صادق اعلام دولت بهباد شایبی از افاق قلعه طارن گشت در بهر نساعت چنانکه خان که مایه فساد و نزاع بود از قلعه فرود آمده بجانب دکن گریخت و سلطان محمود و فوجی سلاح پوشیده با جمعی قلیل رو برو آمد و طاقت مقاومت در خود ندیده برگشت و چون آفتاب در انت خلیه از اوج ارتفاع بخصیض وبال میل کرده بود با وجود فرصت و قدرت از قلعه بیان ولایت نرفته با هزار سوار بگشتن همسایه شرافت طبعیت چو بخت کسی رو نهند در زوال بچیزی گراید که گردد وبال اما و فیکه بجلاط رسید جمعی مانع آمده گفتند که شاه بهباد کجراتی در حقیقت ناموس شاه با جمعی خواهد گوشید بهتر آنکه از قلعه بیرون رویم و شکر جمع آورده بدفع دشمن بپردازیم در خبر صفت بودند که سلطان بهباد شاه کجراتی بجوالی محلات رسیده بر بام لعل محل برآمد و کس بطلب سلطان محمود خطی فرستاد

۹۳۷

سلطان محمود خلجی

۵۳۱

مقاله پنجم
مسلطه

سلطان سید دران خود را گذاشته با بیعت سوار نزد سلطان بهادر آمد سلطان بهادر جهت اوقیام نموده مسافرت کرد
بعد از نشستن سلطان بهادر اندک درشتی گریه ساکت شد لیک اثر تغییر بر پیشه او ظاهر شده بود و حرفی که بر زبان او آمد
همین بود که امر اراکان دادیم همه بمنزل خود بروند و در بعضی نسخها بنظر آمد که چون سلطان محمود در حکم درشتی محمود شاه
بهادر شاه کجراتی در عتسام حضور بود حکم حبس فرمود و در روز جمعه بر منابر شادوی آباد مندر خطبه خوانده در شب
رنجیر در پای سلطان محمود کرده با بیعت سپهر باصفغان سپرد که بقلعه جنب نما نیز برود و مجوس سازد در آشنای راه در
شب چهارم ماه شعبان در هزار بهل و کولی در منزل دیور براروی بصفغان شب چون بروند و با لحظه سلطان
محمود از نماز فارغ شده سر بیالین نهاده بود که غوغا و غیو برآمد چون بیدار شد بقصد گریز رنجیر پای خود لشکر در این
نجا بهانان واقف شده از ترس سس که بهادر ابوا واران او شب چون آورده باشد او با ایشان طعنی شده در مملکت قنده
پدید آوره در ساعت شهد بلا در کاش رنجینه شهید ساختند آصفغان علی التمس باح غسل و کفن او کرده در همان منزل
کنار حوض دیور مدفون ساخت و فرزندانش را بجهت آباد جنب نما نیز مجوس ساخت و بعد از اندک زمانی بجهت محمد شاهی
بن سلطان ناصر الدین که در ملازمت با بر پا و شاه می بود از آن دو دمان وارثی مانده سلطنت خلجیه مالوه سپهری
و دولت ایشان بسلسله حکام کجرات مستقل شده تا سنه احدی واران این دستهای زمام فرماندهی اندیاز در قبضه ا
انجامت بود بعد از آنکه چنانکه بیاید در اندک مدت دست بدست نموده در سنه شان و ستین دستهای با کبر شاهی
قرار گرفت و بزرگان گفته اند دنیا مکاره است سیاه چشم و بدکاره است سفید چشم کند م نمانیت جو خوش
عجز است پر نیان پوش طالب اور ابدای در خوش و در آخر قرین اندوه و خروش **بیست**
مشهد جهانیت فرقت سر کند کار دیگر نباید که بخواهد بهر و بر اند بکین
همه کار او جاودان اینچنین مذانی جو خواندست کجا خواندست مذانی چه راندست کجا راندست
نه اول بکام تو بود آمدن نه آخر بکام تو باید شدن ابر کام دل زیستن چون توان
میان دو ناکامی اندر جهان

زوال دولت خلجیه مالوه و استیلائی سلطان بهادر کجراتی و غیره بران

تاریخ فرشته

چنان مرقوم خامه تحقیق کردید که بعد از سلطان محمود سیاهان بهادر بر مملکت نخبه استبداد یافت و در بی مالدی و راکه در
مقام اعلیٰ عمت و انقیاد بودند با لطافت خنده وانه خوشدل و مستول به صحت و سلمدی پوریه بنا بر آن پیش از همه سرور
بلا مرتش رسیده بود اوچین و سمانچنور و رایسین اقتلاع یافت و آخر چنانکه در طبقه کجرتیان مبین کشته بچک غضب
سلطان بهادر گرفتار آمده در قلعه رایسین خود را بکشت و سپرد بهو پست از حضور کجرتیت شاه بهادر شاه کجراتی
اوچین را بدر یا خان لودی و رایسین را بهالخان حاکم کالی و شادی آباد را بهشتیار خان سپرده عازم محمد آباد
چنانکه کردید بعد از آن جنت آشیانی نصیر الدین محمد بایون پادشاه وقتیکه کجرات را سفر ساخت و سلطان
بهادر شاه کجراتی بجانب بندر دیب کجرتیت انحضرت بشادی آباد مسند آمده خطبه بنام خود کرد و متعلقا
خود سپرد بدان سبب که در جای خود مذکور گشته چون با گره تشریف فرمود ملو خان بن ملو خان که از غلامان
خج و کبار امرای ایشان بود زور آورده بعد یکسال از تصرف لشکر جغتای بر آورده خود را سلطان قادر نامید
و از قصبه بهیلسه تا آب نریده متوقف شد و خطبه بنام خود خواند و بهو پست و پورنمل سپران سلمدی پوریه
از قلعه جمیع بر آورده قلعه رایسین و آن نواحی بقتضی خویش بر آورده و مدوا طاعت سلطان قادر کرده پیشکشها فرستاد
و رفتی رفتی بجرتی رسیده که یمن و مدان سور و زمان که بنشینت آشیانی نصیر الدین محمد بایون پادشاه
بدفع او مشغول بود از بنگاله فرستاد و در بی نداشت و مهر بر روی او کرده فرستاد تا منوش اولی چون سپاه
بیدار بنگاله در پید طریق اعلان مستندی آید که انغیزه منوجه آگره شود یا فوجی فرستاده خلل در نواحی آگره اندازد
تا خلل منتهی بکشته سن این دیار بر آید و در فرصت کجرتی ستانی شود سلطان قادر از نوشتن فرمان
شیر شاه سور بر آشفته منشی خود نوشت که در بواش و نیز فرمان نویسن مهر بر روی کن چنانکه منشی سلطان
قادر فرمانی نوشته مهر بر روی او کرده روانه ساخت در بی صورت سیف خان دهلوی که ندیم او بود و همیشه زور
کستاری سخنان راست بی تکلف می گفت معروض داشت که شیر شاه با فعل پادشاه جوچور است و انقدر
سپاه و شوکت در در مقابل پادشاه دهلوی است که دست اگر او تو فرمان نویسد و مهر بیالای آن کنند
کجراتی دارد و قادر شاه جو باد که اگر او پادشاه بنگاله و جوچور است من نیز توفیق سبحانی پادشاه مملکت

استیلائی سلطان بہادر لہجرا

۵۳۳

مغان خیم
۹۷۹

۹۳۹

مالوہ امیر کاہ اور طریق ادب مسلوک نڈارد ما زاچہ نرور کہ در مقام فروتنی با نسیم و حرمت اور سعید اریم بعد از آنکہ فرمان قادر شاہ بنظر شیر شاہ رسید بہ خود چھپیدہ بغایت آزدہ کشت و نشان مور از روی کاغذ برداشتہ جہت تذکرہ و یاد آوری در خلافت خیر نگاہداشت و بزبان آورد کہ انشاء اللہ تعالیٰ در زمان حضور موحیان کستانی رسیدہ خواہ شد و پس از آنکہ شیر شاہ پادشاہ و ہٹی کشتہ سواد اعظم ہندوستان بصرف آؤ آمدہ در سنہ تسع و اربعین و تسعمایہ بقصد تسخیر مملکت مالوہ ہنضت فرمود و بعد از آنکہ بجوالی سار بنگور رسید قادر شاہ ازین پی ادپی کہ کردہ بود زیادہ از حد ہراسان کشت و در فکر شد سیفان دہلوی کہ مصاحب او بود و گفت بہترین شوق است کہ چون طاقت مقاومت ادنیست بیجاہ تعجیل بخیبر بسار بنگور رفتہ طاقاقت نماید قادر شاہ راتن رانی مستحکم آمدہ از اجین با بلیار بسار بنگور شتافت و بدر بار شیر شاہ سوہ رسید حجاب حقیقت حال بعرض رسانیدند شیر شاہ افغان سوہ اورا بحضور طلبیدہ بخلعت خاصہ سرفراز نمودہ التفات بیش از پیش فرمودہ پیر سپید منزل کا کر تہ گفت فلاجھا پس شیر شاہ ہلکت خاصہ خود را با جاہ مرخاب و اسباب تو شکنانہ عنایت فرمودہ روز دیگر کوچ کردہ مشوہہ حبیب کشت و شہا عثمان کہ از مقربان بود فرمود کہ از مہمان عزیز خبر دار باشد ہر چہ باید از سر کار بہریندہ چون بچند اجین رسید شیر شاہ افغان بجلالت توقع سلطان قادر طبع و آن کت کردہ عجلانہ التومت سرکار کنتوفی را با و ... حکم کرد کہ عیال و متعلقان خود را با بجا فرستادہ خود در خدمت باشد قادر شاہ صحبت برکت و کیر دیدہ ناچار نیل و اطفال را بجاہین بر آوردہ در باغی کہ میان اردو و قصبہ بود فرود آمدہ و در ہمان چند روز معین خان پسر خواندہ سکندر میواتی نیز آمدہ بشیر شاہ ملازمت کرد و بخطاب سکندر خان واقطاع لایق سرفرازی یافت روزی قادر شاہ از منزل خود بدر بار شیر شاہ میرفت در اتنای راہ جمعی از مغولان را کہ امیر افغانان شدہ بودند دید کہ بہ سیدار و کل کاری استحال دارند و خدقی فایم ہر کرد اردو میکنند پس سلطان قادر وقتی کہ از ترہایت ایشان میل داشت یکی از ایشان این مصرع خواند مرامی بین بہین احوال و فکر خویشین میکن قادر شاہ متنبہ شدہ بجا طرکند را نید کہ اگر من ہمراہی شیر شاہ کنم بچھل کہ مرا ہم کل کاری فرماید و قرار بر ترک رفاقت دادہ در فکر کیر شد شیر شاہ ہماختن این معنی را بجدس در باقتہ شہا عثمان گفت از حرکات و سکنات نا ملائم او بغایت آزدہ ام و میدانم کہ او با

تاریخ فرشته

منعاً پنجم

و فوری تخطی کرد اما چون بی طلب آید ملازمست نمود تا سب او نیشوایم کرد اکنون بیسج نمی باید گفت تا برود بعد
 او را گرفته بدان کس راه مواخذ سازیم قضا را قاضی شاه دستمانه بگریخت شیرشاد جمعی را بتعاقب او نامزد فرمود
 و آنها را در رسید و برگشته شیرشاد بدیده این مصعب خوانده با چه کرد دیدی ملو غلام کبیدی و شیخ عبدالحمید
 شیخ جمال شاعر که از مصاحبان شیرشاد بود مدعی یکدیگرست ^{نظماً} قوسیت مصطفی رالاخیری القبیدی شیرشاد ^ن
 بعد از گریختن سلطان قادر حسین در این مقام کرده ولایت مالو را بر امر استمتم نموده قصبه این
 و سایر پکنور و دیگر پکنات بشجاعان اقطاع داده سپهسالار الممکت ساخت و خود کوچ نمود بطرف قلعه
 رتبه و رفت و از علی تالاپور بفاصله دو کروچی سب با ساخته حکم کرد که انبیا سبیل را طعام میداده باشند و
 شیرشاد افغان بعد از گریختن قادر شاه بلا حمله که مباد اسکندر خان هم بگریزد او را محسوس ساخته بود در سب
 نغیر خان و لدا و از سبوس لشکر جمع آورده متوجه شجاعان شد و با عوان و انصار خود گفت که شجاعان را زنده بدست
 باید آورد تا عوض سکندر خان نگاه داریم و باین تقریب او را خلاص کنیم پس بدانشای اشتعال نایره قال
 نصیر خان و بعضی نوکران و مصاحبان او خود را بشجاعان رسانیدند و کریبان و موی او گرفته کشان کشان بفر
 خود را بی شدند در این اثنا مبارکخان شه وانی از انخال آگاهی یافته خود را بشجاعان رسانید و ترود مردان کرد
 او را خلاص ساخت لیکن در آن کوشش یکپای او از ساق جدا شد و چون ضعف بردستولی گشته از اسب
 بیفتاد و مردم نصیر خان هجوم آورده خواستند که سبش ازین جدا کنند راجه رام راجه کوالیار با تفاق راجه تان مان
 او را در بامستند اما نصیر خان آنچه می ترود و مردانگی بود بجا آورده از آنجا که مستح و نصرت بکوشش نیست بهرینت
 یافت و بولایت کند واره پناه برد و شجاعان را که پنج شش زخم بر روی و بازو داشت در چهار انداخته بداه
 بردند و هنوز زخمهای او نه بسته بودند که خواجه حاجی خان جاگیر دار در رسید مضمونش آنکه سلطان قادر پادشاه
 بسیار از بانواله بمقابل من آمده کار جنک با امروزه فرود رسیده است شجاعان در پناه نوز بهمان وضع در پانگی
 با یلغار متوجه و کار گردید و در پایان شب خود را با صد و پنجاه سوار بنواحی ارووی حاجیان رسانید و حاجان را که در سب
 بود سیدار کرده همان ساعت بی توقف طرح جنک انداخت و سلطان قادر را شکسته بزوغی بجانب کجرات
 گریزد

تاریخ مرثیه

۵۳۵

خانچه
۵۳۵

که برآیند که دیگر که نه است و روز بروز نیست و شوکت شجاعان رو باز و یاد هماده تمام زمین مالوه بی مساحت
 سز نش او در آمد و چون از حوض بسیار نیر شده افغان سور در پانی قلعه کالج سر راه پیه حیات با نش نما سوخته سلیم
 شاه دغان سور قای مقام او گشت و دو هر چند که با شجاعان ناخوش بود و صفای خاطر نداشت اما چون دولتی
 پسر خوانده شجاعان مترب در گاه بود کلن قرب و منزلت داشت جهت خاطر لازم اتفاقا ست ظاهری از و
 باز منبر گرفت و بر نسبت ایام پدر زمام حرام المملکت بوی سپرده در اوزار و احترامش دقیقه فرود نمیکند داشت تا
 عثمان خان نام شخصی روزی شرباب خورده بدیوان خانه آمد و کمر آب دهن بر کلیم انداخت فرانش مانع گشت عثمان
 مت بروی زده در خورست آواز بلند نمود و چون صاحب بعرض شجاعان رسید شجاعان گفت چند گناه از و
 واقع شده اول آنکه شرباب خورده دویم آنکه با مخالفت بدیوان خانه آمده سیم آنکه فرانش رازده پس لغز بود تا بر و
 دست او بریدند عثمان خان زنده مانده بگو ایبار که دار المملکت سلیم شاه افغان سور بود رفقه ماجرا بعرض رسانید
 و سلیم شاه هیچ نکفت و بعد از مدتی که شجاعان بگو ایبار رفت عثمان خان دیگر باره داد خواه شد سلیم شاه گفت
 برو انتقام خود بستان گویند چون این خبر بشجاعان رسانید بر شفته حرفهای نالاین نسبت بشیر خان بر زبان
 آورده مفید بان سخن نشده روزی پاکی سوار شده قلعه کوالیار جهت سلام میرفت چون بدر و اوزه بتیا پول رسید
 دید که عثمان خان در دکان نشسته خورا بگنجه کهنه چیده و شجاعان خواست که احوال او استفسار نماید و دلاسا کند که
 ناکاه عثمان خان از صغده و کان بر بسته در کمال چاکلی زخمی بشجاعان حواله کرد سلا صداران شجاعان که دور سنگان
 میرفتند فی الفور او را گرفته بقتل رسانیدند دیدند که دستی از آهین در دست کرده بجای دست قطع شده نصب نموده
 بان دست جعلی ضربی انداخته شجاعان بر کشته بمنزل خود رفت فرزندان و متعلقانش قبا از بر او بیرون آورده دیدند
 که بر پهلوئی چپ اوزخم واقع شده دست او چون قوت نداشت پوست مال گذاشته مردم او شور و غوغا بلند ساختند
 و بکنایه نسبت سلیم شاه چیزها گفتند و سلیم شاه بر آن وقایع آگاه گشته مردم بزرگ و اعیان دولت خود را
 بجهت پرسش فرستاده خود تیر خواست که عیادت نماید شجاعان خبر شده از آمدن مانع آمد چه که او فهمیده بود که فرزندان
 و قرابتان و صاحبانش آن جرات را که از عثمان خان بطور رسیده بود حمل بر تحریک و اغوای سلیم شاه

استیلاي سلیم شاه سوربرکت لوه

تاریخ
۱۹۷۹

افغان سور مینو دد پس اری بای ولی استدالی ایشان ملاحظه مسیکرد که مبادا قتل برانگیزند و صحبت طرانی
 شود سلیم شاه افغان سور پیغام فرستاد که بنده غلام و خانه زاد میباشم و مردن و کشته شدن بخود قرار
 داده چنانکه بر همگان واضح است که باسی دشمن کس اتفاق کرده علم دولت شما نصب نمودم و حالانکه اگر جان
 بلاست بیرون برم روزی بکار شما فایده ایست اما من میبایم که تصدیق نکند و از قتل فرود نیاید انشاء الله بعد از
 بنده خود بلازمت خواهد رسید و بن شجاعان رکن اعظم سلیم شاه بود و حقوق خدمت بسیار داشت و سلیم
 با وجودی که از پیام شجاعان و کلام امر فهمیده که چه میگوید و مقصود چیست امروز تحمل نموده روز دیگر به پرسش شجاعان
 رفت و فتح خان عالی فرزند ان شجاعان که بزید قوت جسمانی و شجاعت اختیار داشت و بیچک پنجه او را
 نمیتوانست بچید چون سلیم شاه را دید که تنها بسر آمده صدمه است اراده خرد نمود و درین باب به پسر بزرگ شجاعان
 که میان بایزید مشهور است به باز بهادر به ایما و اشاره مشورت نمود و میان بایزید نیز ماه در این امر عهد است
 شد و شجاعان بر خیال و قوت یافته فتح خان را بهمانه انکه اسباب پیشکش را نیار سازد بیرون فرستاد بعد از
 از سلیم شاه التماس معافیت کرد و صریح گفت که من بعد تصدیق نکند بنده ملاحظه میکنم که مبادا حقوق خدمت
 چندین سال ضایع شود و هم دولت که بچندین مشتت بر پاشده از پا در آید و بعد از چند روز شجاعان غسل کرده و
 صدقات و تدریات بسیار بایل استحقاق داده روز دیگر بسلام سلیم شاه رفت و سلیم شاه صد دیکت اسب و صد
 قاش بکال بوی انعام فرموده توجه و عنایت بسیار بطور رسانید و شجاعان این تعلقا تراستون بخاق دیده و مجلس نما
 طری که بود گذرانید و بمنزل رفته نوکران خود را گفت که اسباب خود را بار بکنند و در جای دیگر فرود آید که منزل چرکین شد
 بعد از آنکه تمام مردم اسباب خود را بار کردند و سلاح پوشیدند فرمود تا جل کوچ نوازند و او سوار شده از کوالیار رو بجا
 سارکنجور نهاد و سلیم شاه افغان سوار مشایده این حالت در خشم شده برخی از سپاه را به تعاقب او تعیین فرمود و او
 لشکر نموده خود تیر از غنچهش رواند و شجاعان بعد از رسیدن سارکنجور در مقام سامان لشکر شده چون پیشیند که سلیم
 می آید در اندیشه تغییر مکان کردید مگر بعضی مردم ترعیب جنگ نمودند شجاعان گفت سلیم شاه ولی نعمت زاده منست
 بر کز جنگ بخوابم کرده و محاسن گذاشت که کسی این اراده بخاطر گذراند و چون سلیم شاه افغان سوار بسیار نزدیک
 شد

تاریخ فرشته

مقاله پنجم
۹۷۹

شده از شهر برآید و عیال و اطفال خود را پیش انداخته بجانب بانواله رفت سلیم شاه افغان مالوه را تصرف در آورد
 و عیسی خان سورا با بیست زنجیریل دوه هزار سوار و بلده اجین گذاشته خود کجا الیار مرحت فرمود و شجاعان
 با وجود قدرت و استعداد اصلا هیچ مغرت بولایت مالوه نرسانید و چون سلیم شاه افغان سورا زمرقته افغانان
 نیازی میخواست که متوجه لاهور شود و دولتان که محبوب سلیم شاه بود در خواست گناه شجاعان نمود و او آمده ملا
 کرد و سلیم شاه از سر فقیر است بود گذشته صد و یکت اسب و قماش بسیار و یکت طلشت و افتاب طلاحت نمود
 و ولایت رابین و سارکنچور و بعضی محال دیگر بجا کیش داده سپس سالار ساخته زخمت انصراف ارزانی داشت
 بعد از آنکه سلیم شاه با بعل طبعی از پنجهان بیوفادر گذشت و امر سلطنت بهار زخان عدلی فرار گرفت و بجز
 سابق اسلاف ولایت مالوه را بقبضه اقتدار او گذاشت شجاعان انملکت را بر وزندان و اعوان خود صفت نموده
 اجین و نولاهی را بدولتان اجالا و رابین و بهیلسار انملکت مصطفی پیه کیچک نمود و زرانی داشت و خود در سا جبه
 پشت بر دیوار اخیت داده بنشست و چون مدتی برین گذشت و سلطنت و علی اختلال پذیرفت و هر که ام در گوشه
 که بود استقلال یافت شجاعان سلوک پادشاهانه پیش گرفته در سدوان بود که حله و سکر بنام خود کند
 فلک فرصت نداد و در همان چند روز او چند سنه اثنی و ستین و شصت و هفتادین جهان فانی در گذشت و پسر
 بزرگ او میان بایزید خطاب باز بهار یافته قائم مقام گشت مدت حکومت او من اوله الی آخره دوازده سال
 بود و قصبه شجاعان و لپور که نزدیک قصبه اجین است معمور کرده اوست و دیگر آثار و در ولایت مالوه بسیار است

۹۷۲

فایز شدن باز بهار در برکت مالوه و گرفتاری او بدست امرای کبر

بعد از فوت شجاعان پسر بزرگ او ملک بایزید خود را از هندویه بسیار بکنور رسانید و اساسه شمت و سلطنت پر
 تصرف شده و دولتان با او در مقام مکابره پیش آمده چونکه او بزرگ سلیم شاه معتز و محترم بود همه لشکر پان
 مالوه خوانان او گشته میان بایزید و والده خود را با جمعی از مردم عزیز بفرود دولتان فرستاده تا مصالحه در میان
 و بعد از کت و شفقت بسیار مقرر شد که سرکار اجین و مسند و بعضی محال دیگر را دولتان تصرف شود و سنا
 رکنکو

مقاله پنجم
۱۹۲۹

دیواس و سوره‌پی و برابره و بهلوله و محال خالصه شجاعان میان بایزید مستحق باشد و سرکار را ایسین و بهیسا
و محال و یکدیگر در آن نواحی واقع است ملک مصطفی قاضی کرد و بعد از تقریر صلح میان بایزید بقصد خدر متوجه
این شد و در میان مردم میخواست که میان واسطه تقریب رسانیدن بخدمت میان دو لختان میروم و دو لختان
خون گرفته از خدر او خاضع بود بدست او کشته شد و نه روز افسار نچو در دستاده برده و زده او بخت انگاه اکثر بلاد مالوه
را تصرف شده در شهر کشت و ستیز و شمشیر بر سر کشته و خصله بنام خور خوانده خود را باز بهادر شاه نامیده
بعد از محاسن القویه منوچهر را ایسین شد ملک مصطفی خان که بزرگ شایسته داشت مقابل آمد بعد از
معارفات متعدده منورم کشت در ایسین و بهیسا نیز بجهت مردم باز بهادر آمد انگاه متوجه بدو الا شد و چون بعضی
سرداران او سلوک نامیوار منوچهر و در آنوقت ایشان را گرفته در چاه انداختند و هلاک کرد و خود بچاکت جماعتی که در کد
والا بودند پرداخته بعد از سعی و کوشش بسیار منورم ساحت و در آن زمان بمحاصره و محاربه مشغول بود که کلوز بیج خان که
خال باز بهادر بود رسیده در گذشت باز بهادر جای به پسرش مقرر کرده بسیار نچو آمد و بعد از چند روز
راجه کنگبهاش کراسته متوجه شد و چون با چار سید رانی در کاوتی که زن را به کنگه بود بعد از وقت شوهر خود حکومت
میگرد که نذاترا جمع کرده بر سر کمانی جنگ انداخت و چون پیاد گامی رانی پیش از منورم طبع بودند از طرف و با
و آمده ادوی باز بهادر از فرو گرفتند باز بهادر حیران شده راه فرار پیش گرفت و تمام حشم و مردم خوب او بدست
رانی افتاده اکثر قتل آمدند و باز بهادر بعد هزار محنت خود را بسیار نچو رسانید بی آنکه در مقام اصلاح شکست شود
برای رنج کلفت بعیش و عشرت پرداخت چون در فن موسیقی هندوستان مهارت تمام داشت مدار بر سر
زنان معینه نموده دست از تدبیر مملکت باز کشید و او را یکی از زنان معینه که منسی بود پستی و او را تیر از علم
بهتر تمام بود تعلق و عشق بهم رسید و آوازه عشق و عاشقی ایشان در سایر بلاد هندوستان منتشر گشت و لطف
بی یکدیگر نمی بودند چون خبر غفلت او به کبر بادشاه رسید پراکنده کی و پی سامانی لشکر مالوه بوضع انجامید
طبع در مملکت کرده جمعی از امرای درگاه را با شلیقی او بهم خان آنکه در حشر سه شان و ستین و تسعایه بتیغ مالوه نامزد
و باز بهادر از نهایت غفلت و بی شعوری وقتی واقف شد که لشکر جتایی بولایت مالوه در آمد پس حرکت المذبح

۹۶۲

۱۰۸

بناظر

تاریخ مرثیه

۵۰۹

مقاله نیمه
شش

بناطرش رسیده امراء شکر خور را از لطراف جمع آورده چون شکر مثل سبک گرو بی سار کچور رسید سلطان
باز بهادر چشم از خواب غفلت باز کرده از صحبت زنان برخاسته معرکه رزم را بچو مجلس بزم تصور نموده در کمال بی
استعدادی و بی سامانی بمیدان قتل شافت و مصاف داده تا ب حمل دلاوزان بناورده با قبی ممالکت کربخت
کویند چون اندوخته حیاتش بجز خوری مغنیه که باصطلاح هندویان ایشانرا پاتر مسیکویند نبود بوقت غریبت
جنگت جمعی را در شهر سار کچور باز داشته بود که اگر شکست واقع شود بقتل آن بیچاره اقدام نمایند
اتقصد وقتی که سلطان باز بهادر شکست یافت و بنجاعت شمشیر فاکشیده روپ متی و بعضی دیگر را تران خان
از روی اضطراب زخمها زدند و ایشانرا کشته و مرده پنداشته متوجه قتل حریمهای دیگر گردیدند و آنها صحبت
روپ متی و پاتران دیگر را شنیده هر کدام از خوف جان شیرین بطرفی گریخته بودند و بنجاعت را فرصت نقیض
نمانده عقب سلطان باز بهادر شتافتند چون ادبهم خان بشهر درآمد جمعی از زنان گریخته را بدست آورده او را
روپ متی که شهر آفاق بود پرسید ایشان گفتند آن پریزاد مور لقا در فلان محل با اکثری از پاتران بقتل رسیده
ادبهم خان آنکه بجهت صدق مقال کسان فرستاده نقیض حالش نمود آخرش چنین خبر یافت که روپ متی و دوستانه
عورت دیگر زخمی شده رشته حیات جان به تیغ بنجامنقطع نمکشته است ادبهم خان مسرور و خوشوقت
گردید و از راه فریب بوی پیغام حسرت انجام داد که در معالجه و ندادی خویش تقصیر مکن که بعد از حصول شفا
خوب شدن زخمهای ترا قرین عونت نزد باز بهادر خوهم فرستاد و روپ متی را از نسیمین نوید کلزار جان
تازه کشته قوت بی اندازه حاصل آمد و بزبان حال لب بر ثنا و دعای ادبهم خان کشاده بمنمونین میت بنجاعت
گشت **بیت** برین مرده کرجان ششام رواست که این مرده آسایش جان ماست و
بعد از آنکه زخمهایش بر بهم این مرده خوب شد بادبهم خان پیغام فرستاد که بمیامن لطف خدا ندی نیکت شده
و قوت رفتن بهر ساینده ام بمقتضای اکرم اذاعده وفا اگر مرآپیش باز بهادر فرستید و بکفته خود وفا نمائید
مرده رنده ساخته مجزه عیسوی بطهور رساینده باشند ادبهم خان را قوت طامع بکرت آمده جواب داد که با
بهادر اگر فاشیه اطاعت پادشاه بر دوشش که قد متوجه درگاه میشد بمیلا حظه اجابت مستول تو می نمودم حال

استیلائی امر اکبری

مقاله پنجم
۱۹۲۹

که امی و حسرت خوار اسب اگر ترا بچشم پادشاه نبرد او بهرستم موافق مزاج اقدس نخواهد بود و بعد ازین معذرت
 تپشی کسان بخانه او فرستاده طلب وصال نمود. روپ منی حیل او بهم خان خمیده چون عاشق زار باز بهباد بود
 و با او عهد بسته بود که غیر از تو با کسی موافقت نموانم نمود او نیز در مقام فریب شده با فرستاده های او بجا
 ملائمت و تواضع بسیار نمود و چون از طراز کلام ایشان خمیده که اگر قبول آن امر نماید بزور خواهند بود هر این اظهار شایسته
 کرده گفت مطیع و منقادم بودم آن چهارم درم پس اگر نواب خود ز راه فتره پیروزی بمنزل این خاکسار تشریف
 تصور از زبانی فرمایید سلیمان همان موری شده باشد فرستادگان چون برگشته آنچه شنیده بودند اجداد است
 و تاب عرض نمودند او بهم خان که جوان شایه باز بود از آن مرد روح مندر کحل کل شکفته لوازم روز و صفا
 میا ساخت و از ترس پادشاه که مباد این خیر باو برسد عقبه لباس کرده با دوسه کس معتبر در انشب متوجه
 منزل مطلوب گشت و چون بخانه وی درآمد از کیزان تقیث روپ متی نمود بگفتند که مالای پلنگ خوابیده است
 او بهم خان آنرا نکال شوق نزد یک پلنگ شد و چادر از روی او کشیده دید که خوشبوی بسیار مانیده و گل
 حایل در کردن انداخته تن بجان آفرین تسلیم نموده او بهم خان متوجه گشته محقیقت حال زرد بجان سوال نمود
 گفتند چون مردم خان بطلب او آمده بودند جواب سینه بگشتم و بباد باز بهباد گریه بسیار نمود و قدری
 کا فور روغن کهنه خورده بعد از آن که حال او منغیر شد برخواست با لای پلنگ خوابیده او بهم خان بر حس عهد
 و وفای او آفرین گفته به تجیز و کفینش شارسه نمود و زان رووی او بهم خان معزول گشته پیر محمد خان
 شروانی بگومت مالوه سر فرزند کردید و او در سنه شص و ستین و شصایه بقصد استیصال سلطان با زبانه
 که در سر صد مالوه بود شکر کشید سلطان با زبانه بقتل خان حاکم برار و میران مبارک شاه فاروقی وانی بر پناه
 طبعی گشته ایشانرا بجد و ظلمید و آنها قبول کرده در استعداد لشکر شدند پیر محمد خان انغنی را خمیده تباحث و تاراج و لای
 مشغول شد و به برغان پور سبده در فوق و فساد و قیقه فرو گذاشت در این اثنا حکام ثلاثه بالشکرهای اراسته
 بدافع پیر محمد خان شروانی متوجه شدند پیر محمد خان شروانی بر سبیل مسارعت عازم معاودت گشت
 و آنها دنبال کرده در قتل و غارت پس ماندگان تقصیر نکردند پیر محمد خان بر آن پنج که در داستان سلاطین و

تاریخ فرشته

مقاله پنجم
شماره ۹۲۹

۹۲۰

۹۲۸

۱۰۱۸

مقاله ششم

یرزبان قلم آمده در حین گیر و دار آب نریخته غرق شد و رعایت سپاه دکن و مالوه امرای کبری را توفیق مالوه بسیار بود
گشته بیرون رفتند و باز بهادر بار و کبر پر تخت مالوه منگن گشت و جمیع آوردن حینل و چشم مشغول کرد. یک پسر خوش
چاق مکرده بود که عبد الله خان اوزنگش که از امری کبری بود در سنه سبعین و تسعمایه با سپاه کینه خواه باخود داشت
دباز بهادر که همیشه و عشرت عادت کرده بود مستقیمت جکت بخود قرار داده بی تخرکت سیف و سنان از منگن
بیرون رفت و کار بر خود آسان کرده مدتها در کوهها و جنگلها با این مالوه و خاندان بس و دکن سرگردان میگشت و
بالشکر مغل زود خورد مسی که در آنجا چون به جبهه تدبیر رسید تیری نماند سپهر مقام مست و ترود و انداخته اسما لیت به
حاصل کرده در کاه کبر شاهی آمد و در سنگت امرای و وزیرانی اسط مریانه روزگار در رعایت و وفای است مکنز سینه
در بهمان استخوان سحر کرامی با شمس در سنه ۱۰۱۸ بهجهان سبانه مستطقی بر او عیادت بار بهمان بست کبر و دشمنان
بما رست رسید و قیام حکم ابوالفتح سیر افغانان پوشش ری رفته بود در یکی از محارکات بعد رسید مدت سلطنت با اینها
با ترلز و انقلاب چه در بلاد و قریبا وجه در صحاری و جبال هفت و سال و کسری بود از تاریخ ثمان و سبعین و تسعمایه
تا این زمان که ثمان و عشر الف است مملکت مالوه در حدود ۱۰۱۸ پادشاه دیلی منسوخه میشود

مقاله ششم در بیان سلاطین فاروقی و امیر برهان پوریه

مختارین کیکیه زمین و دودمان حکومت ولایت خاندان سیس فایز گشته ملک راجه فاروقی است چه او خانبهجان فاروقی نام داشت
و اباعبدالله از امرای صاحب اعتبار پادشاه علاء الدین خلجی و سلطان محمد تغلق بود چون او فوت شده پسرش
ملک راجه از گردش روزگار و تقاضای لیل و نهار امارت بوی نرسیده در کمال پریشانی و افلاس عمری میگذاشت
و در آخر به هزار جیل و جبر و عقوبت خود را در میان خاصه خیل سلطان فیروز شاه باریکت گنجانیده با یک است پند میگرد
و از قلت مایهانه اوقات بعسرت میگذاشت تا با چنین حال چون بنشاط و شکار انسی تمام داشت هرگز بی شکاری نبود
و بیکاه او فاش صرف آن میشد در آن زمان که سلطان فیروز شاه از منده گذشته بجزایرت آمده بود روزی در شکارگاه
باجسی از مخصوصان و بنال رسید کرده چهاروه پانزده کرده رفت کردند چون معمره دور بود و همراهان او به جگه آمد

حکومت ملک راجه فاروق

مقاله
۲۷۲

خودنی همسراه نداشتند بیاب کشته در سایه درختی بنیشت از دور نظرش بر سواری اتر که دو سگت نازی و چند بون
 شکاری دیگر همسراه در دور صحرای عقب شکار میگرد و سلطان چون بیطاعت بود او را پرسید که از قسم خودنی پنج
 همراه واری گفت آری پس آنچه داشت در پیشانیه پیش آورده نزد سلطان بیای اوب بایستاد پادشاه تامل فرمود حسن
 گفتار و اداب خدمت او پسند خاطر افتاده گفت تو کیستی و کجا میباشی از زمین خدمت بوسیده معروض داشت که سپهر
 فاروقی ام و نام من ملک راجه فاروقی است دور میان نوکران خاصه پادشاه خدمت میکنم پادشاه چون خابنجان فاروق
 بوابتی میشناسنت و خدمت او نیز از قبل افتاد به آینه یکی از نزدیکان گفت هرگاه بار عام دهم او را پیش من
 حاضر سازند بعد از چند گاه چون آن دولت متبر شده شرف خدمت سلطان دریافت سلطان فیروز موم
 ارکان دولت کشته گفت این شخص دو حق بر ما دارد یکی حق آشنایی سابق و دیگری حق خدمت لاجی که در شکارگاه
 بجای آمد پس او را در همان مجلس منصب دویزاری عنایت فرموده با قطاق نمایر و کرده که از جمله مملکت خاندیس است
 و در سرحد کن واقع شده اختصاص داد و ملک راجه در سنه اثنی و سبعین بسمریه بان سرحد شتاقه در ضلع
 کوشید و راجه بهارجی که تا انعامت اطاعت سلطان فیروز نموده بود لغیرب ششیر با جکزار ساختن خیل بزرگ و ده خیل
 کوچک و امتد نفیسه و نفوق بسیار از او پیشکش گرفته و فیله را بر و شش دکن بزنجیر طلا و نفوقه مین ساختن بجهای الوان
 از محل وزر لغت سرسریار است و نفوقه اقمشه را بر اشتراک با کرده و بر آنها سیر بالا پوشتهای محل وزر لغت انداخته روانه
 کرد ایند و چون باین ریگنی و آراستی پیشکش بهارجی بجز سلطان درآمد خوشحال شده گفت خدمتی که بجگام دکن لعلتی
 داشتت ملک راجه بتقیم رسانید پس فرمان منصب ست هزاری و خلعت سه سالاری خاندیس بنام او شرف صد
 یافت و ستاره طلعتش عروج نموده در اندک زمانی دوازده هزار سوار کارکنان را تحانی بهر رسانیده چون محصول ولایت
 خاندیس بایشان کفایت میکرد پیوسته بگونه داره و ولایت دیگر را بهما محت آورده از ایشان پیشکش میگرفت
 و کارش بجایی رسید که رای جا جنکر با وجود بعد مسافت با او طریق محبت و اخلاص پوشید و بحسن تدبیر و قوت بازو و شکار
 سلطنت بهر رسانیده مستولی گشت و بعد از وفات سلطان چون دلاور خان غوری بایالت ولایت مالوه اختصاص
 یافت و نهایت صداقت و اخلاص میان ایشان بود و با یکدیگر یاران و برادران سکوت هموار نمودند و پیوند
 صلت

۳۳۲

تاریخ فرشته

۵۴۳

مقاله ششم
۲۲۳

در میان آوردند و خسر ملک راجه در سلکت از دواج پوشنگ کشیدند و دختر دلاور خان را بنکلت نصیر ولد ملک راجه عقد بستند و بعد از آنکه سلطان مظفر بجومات کجرات فایز کشته اندک غلی در میان مملکت پدید آمد و ملک راجه فرجه بیخ با ستظار دلاور خان سلطانی پور و ندر بار را مزاحمت رسانیده همان شاه مظفر شاه کجراتی را بر خیزانید سلطان مظفر که بجزای کفار اشتغال داشت آنرا معطل داشته بسرعت بر چه تمامتر بجالی سلطانی پور رسید و ملک راجه چون طاقت مقاومت نداشت در قلعه تها نیز متحصن گشت و جمعی از غلی و صلیای عصر را واسطه ساخته از شاه مظفر کجراتی طلب نمودند و شاه مظفر کجراتی که صاحب داعیه بود و فکره در خاطر داشت و میخواست که با حاکم خاندیس و مالوه برفق و مدارا پیش بر آید قبول مصالحه کرده در باب اتحاد و صداقت عهد و سوگند در میان آورده بجرات رفت ملک راجه فاروقی بعد از آن در تعمیر ملک و کثیر زراعت کوشیده تا آخر عمر هیچ جانب سواری نکرد و چون مرض موت گرفتار گشت پسر بزرگ خود ملک نصیر را ولیعهد ساخته خرقه ارادت و اجازت که از پیر خود شیخ زین الدین یافته بود بوی داد و قلعه تها نیز راجع مضافات به پسر کو مکت خود ملک اقتحار مغرض گردانید و در روز جمعه میت و دویم ماه شعبان سنه احدى و ثمانیا به بخوار جمست ایزدی و اصل کشته در تها نیز مدفون گردید و مسود او راق شکسته محمد قاسم فرشته که در سنه ثلث و عشر و الف همراه پاکلی یکم سلطان صید ابراهیم عا دلشاه از بجای پور به بر تها پور آمده بود از خواج میرزا اسفراخچی که بعد از فتح قلعه آسیر عرض کتابخانه سلاطین فاروقیه بخاطر آورده بود تحقیق کتابیکه مشتمل بر وقایع ایشان باشد نمودم جو ابداد که چنین کتاب بنظر در نیامده اما در مشکه مشتمل بر اصل و نسب ایشان مشعرو بود از تاریخ جلوس و فوت آنها در کتابخانه دیدم و نقل آن برداشتم پس مخلص آن ورق را بخاطر آورده و از آنجا معلوم شد که ملک راجه فاروقی خود را از نسل خلیفه دویم مسرفاروق میدانند و باین پنج خویش را با و میرساند ملک راجه بن خابجهان بن علیخان بن عثمانخان بن شمعون شاه بن اشعث شاه بن سکندر شاه بن طلحه شاه بن دانیال شاه بن اشعث شاه بن ارمیا شاه بن سلطان التارکین و برطان الکمارنین ابراهیم شاه بلخی بن ادهم ساه بن محمود سناه بن احمد شاه بن محمد سناه بن اعظم شاه بن اصغر بن محمد بن احمد بن محمد بن عبداللہ بن فاروق بن امین الخطاب القصبه ملک راجه مرید شیخ الاسلام است این شیخ زین دولت آبادیست و از خرقه ابداد یافته و از به پسر بزرگ او نصیر خان فاروقی که ولیعهدش بود در بجای

۸۰۱

۱۰۱۳

نصیر خان فاروقی

۵۳۳

مقاله ششم
۵۵۳

در مدت دو سیت سال و کسری که حکومت خاندیس در آن خاندان بود خرقة ارادت و اجازت بطاعت بعدین هر که لیسید میشد باو میرسد با آنکه بهادر خان فاروقی بن راجه علیخان که ختم الملوک است آن خرقة یافت و حکومت ملک راجه

بیت و نسال بود ذکر سلطنت نصیر خان فاروقی بن ملک راجه فاروقی

در عهد وی آن خانواده را در واج درونی و بیرون پیدا کرده در صد آن شد که مردم خوب چنانکه روش درگاه سلاطین کبار است جمع آورد بنا بر آن افاضل و ارباب کمال در خاندیس مجتمع گشتند و هر کدام بقدر مقدور و طالیف و انظار داده بظیف ایشان آن دو مان را فرود بردگی پیدا آمد چنانچه بناید اساسه سلطنت و خطاب نصیر خانی از سلطان شاه کجراتی یافته خطبه خاندیس بنام خود کرده و آرزوی که پدر بچاک بود - سپردار سیده کامرواکت و سزا پرده سرخ کرد چتر بر سر گرفت و قلعه آسیر از تصرف آسا اسپر بر آورده شحریر مانپور را احداث فرمود و طریق بر آوردن قلعه آسیر بدین نحو است که بالای انکوه آسمان شکوه آسا اسپر که از زمینداران معتبر خاندیس بود نطق داشت و آبا و اجداد او که قریب هفتصد سال بودند جهت حفظ کادو کامیش و محافظت اموال از دزدان حصار ای از سنگ و گل ساخته روز کار میکرد رانند چون نوبت با آسا اسپر رسید سامان و سنگاه او از حد گذشته چهار کاو میش و پنج هزار کاو بیت هزار کوسفند و یک هزار مادبان در سر کار او بهم رسیده عدد نوکران او که خدمت و نگاهبانی هواش می کردند از دزدان متجاوز گشت و مردم کوئنده و رعیت خاندیس هرگاه محتاج میشدند نزد او آمده غله و نقد و هر چه ایشان از او کار بود از او قرض میکرد نقد و همچنین امرای انکوه در هرگاه بقرض با پاسبان خوب احتیاج میشدند او رفته مقصود حاصل میکردند بدین قریب آسا که از جماعت اسپر یعنی کادچران بود از مشا سپرد و منت شده کارش بجای انجا میشد هرگاه میان دو کس یا دو طایفه نزاع بود و مسلمان تراعی روی مینمود و با عقده مشکلی پیش می آمد با او رجوع میکردند تا او بیامین محفل و کیاست مفروض سازد و پیش از آنکه ملک راجه فاروقی با بنجار رسد بانگ مدتی در مملکت قبا و مالوه و برادر و سلطانپور و نذر بار قحطی عظیم شده خلایق بیشمار از قوت لایموت هلاک گشتند چنانکه در کوئنده و غیره از کولی و بهیل زیاده از دوسه هزار کس زنده نماندند و در حایای خاندیس نیز بسیار هلاک شده آنها که

تاریخ فرشته

۱۳۵

مقاله ششم
در تاریخ

زنده مانده بودند با آسا امیر سپاه برودند و آسا امیر که بولایت گونداره دو هزار انبار غله داشت و کیلان او شروع در برود
کردند و قیمت آنرا نزد آسا امیر فرستادند و او زنی داشت که صاحب خیر بود بشوهرت حق سبحانه و تعالی ما را از مال دید
مستقی ساخته و احتیاج بقیمت غله مانده کاری با بد کرد که در دنیا و آخرت استحکام بپذیرد و آسا امیر گفت آن کدام است
زن گفت استحکام دنیا منجر در آنست که بر این کوه حصاری از گچ و سنگت بسازی و استحکام آخرت در آنست که
قدر غله که در ملک است لنگر ساخته هر روز طعام بچته بفقرا و مساکین رسانانی آسا هر دو قبول کرده در ملک و اطراف
خاندیس لنگر ساخت و چهار دیوار قدیم را شکسته حصاری از گچ و سنگت بنا نمود و مشهور بقلعہ آسا امیر گردید
رقه از کثرت استعمال مخفف ساخته آسیر نامش نهادند چون این خبر بسطان فیروز بایک رسید از تو هم آنکه
مباد و آسا امیر با ستظار اقله علم مخالفت افرازد به عالم خاندیس فرمائی نوشته سرزنش و ملامت کرد که چسب
گذاشتی که آسا امیر چنین قلعہ بی نظیری بالای کوهی بسازد بعد از آنکه حکومت بمک را به فاروقی قرار گرفت
آسا امیر با و مریدان زندگانی میکرد و مطیع و معاد ملک را به فاروقی شد و ملک را به فاروقی اگر چه لشکر
تسخیر قلعہ آسیر داشت لیکن چون زمین احسان او بود و تسخیر آن بحسب ظاہر از جمله محال است می نمود اراده خود را از قوه نظایر
نمیرسانید تا نصیر خان بجای همت برقع و حضرت آن مصروف داشته هم در ابتدای حکومت تدبیری اندیشیده با
پیغام داد که راجه بگلان و اتور جمعیت بسیار بهم رسانیده به نسبت زمان خداوند خان مرحوم ملک راجه فاروقی سلوک
نمی نمایند و تحریک و معاوضت راجه کبیرله سرکشی از حد برده در مقام تاخت این ولایت شده اند قلعہ تمایل نیز موجب صحت
پدر ملک اقتدار منصرف است و قلعہ تنگت که بدشمنان نزدیک است بر آن اعتمادی ندارم بنابراین میخواهم که محال
و اطفال مراد قلعہ خود جای دهمی تا بجا طرح بدفع دشمن پردازم و از تو ممنون باشم آسا بطوع و رغبت قبول انسخی نمود
در قلعہ آسیر خانه وسیع جهت ایشان مقرر کرده روز اول چند دلی عورات با بجا فرستاده گفت که اگر زنان آسا بجا
شامی آیند در تعظیم و تکریم آنها فرو گذاشت نمایم و روز دیگر دو نیت دولی را مهتیا کرده دو نیت مرد شجاع جبهه پو
در آن نشاندند و برقع بر آنها پوشانید و آواز انداخت که والده نصیر خان و حرهای بزرگ او روانه قلعہ آسیر میشوند
و آسا امیر این خبر شنیده چون دولیها پهای قلعہ رسید حکم کرد که دروازه کشاده در بانان کناره شوند پس چون دولیها